

عبدالمحسن مشكوة الدينی

### تصوف و علم و ادب صوفیانه

خلاصه این مقاله به احتمال دريك غزل خواجه بزرگ شیراز گنجانده شده به همین مناسبت سخن را با ذکر سه بیت از آن که بیشتر صریح در اصل مقصود است آغاز می‌کنم. زیرا مقصود اصلی از این مقاله یادآوری تفاوت‌های بزرگ میان علوم و ادبیات ساختگی درسی رایج با تزئینات و زیباییهای برانگیخته از ذوق خالص صوفی مسلکی است و این نکته در این بیت تجلی روشن و آشکاری دارد.

رندعائم سوز را با مصاحبت بینی چه کار

گوار ملکست آن که تدبیر و تأمل بآیدش

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافر است

راهرو گرسد هنر دارد توکل بآیدش

با چنین زلف و رخس با دا نظر بازی حرام

هر که روی یاسمین وجعد سنبل بآیدش

با آن که مطلب برای اهل بینش پرواضح است مین باب یادآوری

عرض می‌شود که انسان سرآمد موجودات زنده در این جهان محسوس است و موجود زنده چنین تعریف شده که گفته‌اند «الحي هو الدراك انفعال».

از این تعریف می‌توان استفاده کرد که دو چیز زندگی انسان را

فراهم می‌کند: یکی عقل و درك و دیگری عاطفه که در اصطلاح اهل حال «دل»

تعبیر می‌شود و گاهی عقل و عاطفه را دل و دماغ می‌گویند .

عقل نیروی فهم و دانستن است و عاطفه وجه رفتار را مشخص می‌کند و انسان را برای رسیدن به لذت و خوشی به کوشش و تلاش و فعالیت وادار می‌دارد . دانش با خبری از نحوه وجود اشیا و روابط طبیعی و وقایعی است که هرگونه تفسیری در احوال انسان پدیدآورد یا هر فعل و انفعالی که به سود و زیان زندگانی پایان پذیرد، عقل نیروی سنجش و مقایسه مابین فضایی علمی است و همین عقل است که انسان را توانمی‌گرداند تا نتایج تجربه‌های گذشته را بر موارد مخصوص زندگی منطبق گرداند و آینده‌ها را پیش‌بینی کند و علاوه بر آن انسان با کمک عقل می‌تواند با ایجاد محدودیتها و رعایت قوانین عرفی داد و ستدهای اجتماعی برقرار کند ، روابط خود را با دیگران نگهداری نماید و وسائل سود جوئی را که از آنجمله اعتبار و حیثیت‌های اجتماعی، تفوق طلبی و استقلال جوئی و اقسام شئون و احترامات را فراهم نماید. رکن دیگر زندگی که عاطفه است انسان را به کوشش و طلب وادار می‌دارد زیرا عاطفه احتیاجات و هدفهائی را مشخص می‌کند که رسیدن به آن لذت بخش است و بازماندن از آن رنج‌آور است؛ عقل که نیروی فهم و درک است به عاطفه کمک می‌دهد زیرا راه برآورده شدن حوایج عاطفی را نشان می‌دهد و هنگام تضاد و جنگ عواطف بر حسب مصابحت اندیشی‌های عقلانی حاجت یکی از عواطف را بر دیگرها مقدم داشته خواسته بقیه را بوقت دیگر موکول می‌گرداند، پس هر عاطفه‌ای که قوی و غالب باشد عقل را به تجسس و تحقیق از وسائل بدست آوردن خوشی و فرار از ناخوشی وادار می‌دارد و از همین روی است که نوع علم و معرفت هرکسی در حدود حاجات و متناسب با آرزوهای عاطفی اوست.

پس کمند عقلا حاجت بود      قدر حاجت مرد را آلت بود  
پس چو حاجت شد کمند هست‌ها      قدر حاجت می‌رسد از حق عطا

### جنگ میان عقل و عاطفه

اتحاد و تعاون میان عقل و عاطفه که ذکر شد دیری نپائیده عاقبت به کشمکش و اختلاف پایان می‌پذیرد، زیرا عقل در ابتدا برای فراهم کردن وسائل بر آورده شدن حوائج کنونی عاطفی به فعالیت و جستجو می‌پردازد اما کم کم تا اندازه‌ای در تطبیق و مقایسه مابین علل و اسباب غرقه می‌شود که یکسره بر دوراندیشی و آینده نگری پرداخته و مانع از رسیدن به لذتهای عاطفی و خوشیهای کنونی می‌گردد و حال آن که عاطفه به هیچ قیدی خود را مقید نمی‌کند و لذت کنونی را به امید آینده از دست نمی‌دهد، عقل اندیشه‌گر است و طالب خوشی و لذت نیست زیرا جستجو می‌کند که راه بدست آوردن سود و گریز از زیان را پیدا کند و عقل سود و زیان را از یکدیگر باز شناسد در صورتی که عاطفه از توجه به سود و زیان که جز رنج و ملال چیزی از آن حاصل نمی‌شود بیزار است زیرا عقل میدان فعالیت انسان را در چهار چوب علل و اسباب و برقراری رابطه فرد با اجتماع محدود می‌کند از اینرو خواهد آمد که همت صوفیان حقیقی ویران کردن خانه عقل و محکم کردن پایگاه عاطفه، عشق و محبت است مولانا می‌فرماید:

آزمودم عقل دور اندیش را      بعد از این دیوانه سازم خویش را

پرداختن به علل و اسباب از آنجا که رنج آور است، عاطفه لذتی را می‌جوید که بدون علل و اسباب فراهم شود و آن لذتی که بدون هیچ وسیله و اسبابی فراهم می‌شود لذت حاصل از محبت خالص است زیرا محبت سرمایه‌ای درونی و سرشته با وجود خود انسان است و تخیلاتی که لذت-

بخش است از شدت محبت فراهم می‌شود و نیازی به وسائل عینی علل خارج از وجود خود انسان ندارد، پس عقل سودجو که باید وسائل خوشی را فراهم کند بر ضد لذت و خوشی قیام می‌کند به همین سبب عقل دشمن عشق و محبت است. مولانا می‌فرماید:

عقل جزوی عشق را منکر بود      گرچه بنماید که صاحب سیر بود  
 زیرک و داناست امانیست نیست      تا فرشته لانشد اهریمنی است  
 او بقول و فعل یار ما بود      چون بحکم حال آبی لا بود

خلاصه آنچه تاکنون ذکر شد این است که لذت از دو راه حاصل می‌شود یکی از طریق تخیلات مربوط به امور عینی و توجه به روابط طبیعی و سودی که از آنها عاید شخص می‌گردد و دیگری از راه تخیلات عاطفی که محاکاتی خالص است و لذت بردن از آنها نیازی به علل و اسباب خارجی و عینی ندارد. خواجه نصیرالدین طوسی این دو نحوه لذت را که یکی از راه تصدیق به امور عینی حاصل می‌شود و سخن گفتن از آن جنبه اخباری و تفکرات عقلانی دارد و دیگری لذتی است که از تخیلات هیجان انگیز صرف حاصل می‌شود و انشائی خالص است این دو را چنین بیان نموده که می‌گوید: «انفعال تصدیقی از جهت قبول قول است بحسب اعتبار مطابقت آن با خارج و انفعال تخیل از جهت انتذاذ و تعجب از نفس قول است بی ملاحظت امری دیگر.»<sup>۱</sup>

صاحب‌دلان حقیقی بدین نکته توجه یافتند که در قسم اول و لذت بردن از امور عینی لذت خالص نیست بلکه آمیخته با رنج و غم است اما لذتی که از تخیلات عاطفی صرف حاصل می‌گردد با هیچ رنج و ملالی همراه نیست و آن کسانی که می‌خواهند میان عقل و عاطفه جمع کنند، هم از سودها و وسائل

۱- اساس الاقتباس، نصیرالدین محمد بن حسن طوسی به تصحیح و اهتمام استاد محمد تقی

عینی لذت ببرند و هم از لذت عشق و محبت بهره برگیرند و دوستیشان آمیخته با دشمنی و لذتشان قرین رنج است، صاحب مصباح الهدایه می گوید: محبت عدم بسبب ممازجت با اغراض شرابی حامل صفا و کدورت و لطافت و کثافت و خفت و ثقل و محبت خاص بجهت تنزه از مخالطت اعلال همه صفا در صفا و لطافت در لطافت و خفت در خفت، محبت عام نوری که وجود آرایش دهد و محبت خاص ناری که وجود را پالایش دهد<sup>۲</sup> و اما آنان که یکی را گیرنده اند و بس گروهی سودجویان خاص هستند که از لذت دوستی بی بهره اند و آنان طرفداران عقل و اندیشمندان در اسباب و علل می باشند و گروه دیگر که جانب عاطفه دوستی خالص را گرفته اند تفکرات سودجویانه و جستجو از علل و اسباب عینی را ترک گفته لذت حاصل از محبت خاص را می جویند که بدون هیچگونه رنجی است.

آنان که ترک عاطفه محبت گفته جانب عقل خاص و سود جوئی های عقلانی را گرفته و لذت های حاصل از جرعه های محبت را یکسو نهاده اند ایشان محبت را که سراسر است زیر پا نهاده و عقل سودجو را که دم است جای سر گذارده اند. مولانا می فرماید: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هر که او بی سر بجنبد دم بود / جنبشش چون جنبش گزدم بود  
 کج رو است و کور و زشت و زهرناک / پیشه او خستن جانهای پاک  
 سر بکوب آن را که سرش این بود / خلق و خوی مستمرش این بود  
 خود صلاح اوست آن سر کوفتن / تارهد جان ریزه اش زین شوم تن

اما صوفی حقیقی سرآمد همه کسانی است که سودجوئی عقلانی و عقل معیشت را بکلی از اعماق هستی خود ریشه کن نموده و به زندگانی عاطفی خالص گرائیده است به همین سبب ایشان را اهل دی می گویند زیرا

۲- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه عزالدین کاشانی به تصحیح آقای جلال همائی، ص

گذشت را که از عاطفه خالص «دل» تعبیر می کنند آنچنان که از بایزید پرسیدند درویشی چیست؟ گفت: آن کسی را در کنج دل خویش پای به گنجی فرو شود آن را رسوائی آخرت خوانند. در آن گنج گوهری یابد که آن را محبت گویند هر که آن گوهریافت او درویش است.<sup>۳</sup> مولانا از این دو دسته آنها را که به تفکرات عقلانی گرائیده سوداگری راپیشه ساخته اند گل خوار خوانده و کسانی را که به لذت محبت بس کرده اند جوینده دل نامیده می گوید:

گیل مخر گل را مخور گل را مجو      زانکه گل خوار است دائم زرد رو  
دل بخور تا دائماً باشی جوان      از تجلی چهره ات چون ارغوان  
طالب دل باش تا باشی چو مل      تاشوی شادان و خندان همچو گل  
دل نباشد آنکه مطلوبش گِیاست      این سخن را روی با صاحب دلست  
بنابر این صوفی حقیقی تنها کسی است که همه هدفهای عقلانی و سود-

جوئی ها را که دشمنی پرور و رنج آور است یکسو نهاده سختی محرومیتها را بر خود هموار می کند تا گلستان عاطفه دوستی را در درون خود بیاراید و پیرو راند و درخت محبت را بارور گرداند.

درخت دوستی بنشان که کام دل بیاز آرد

نهال دشمنی بوم کن که رنج بی شمار آرد

چو مهمان خراباتی بعزت باش بارندان

که درد سرکشی جاناگرت مستی خمار آرد

پیر انصاری می گوید: آنها که از دوستی برکنارند سودجویانند که به

دادوستد می پردازند، دوستی نشان مخصوص درویشان است که میان

دوست بادوست داریوند برقرار میکنند.<sup>۴</sup> به همین سبب تمام همت صوفی

۳- تذکرة الاولیاء ص ۱۹۹. از فریدالدین عطار، تهران، ۱۳۴۶، تصحیح دکتر استعلامی.

۴- ترجمه از منازل السائرین، ص ۹۴، چاپ قاهره ۱۹۵۴.

براین است که موانع محبت را بشناسد و آنها را از میان بردارد و موجبات بالارفتن از درجات دوستی خالص را بیابد و به قیمت جان بخرد، پس هر چیزی که هدفی را برایش مشخص کند و دران سوداگری و امید به هرگونه سود و منفعتی باشد صوفی حقیقی از آن بیزار است زیرا چنان که دانسته شد سودجویی قرین با غلبه یابی، خودنگری و پیشدستی کردن در بدست آوردن سود است و همین دلیل براین است که سودجوییهای عقلانی ضد دوستی و لذت است. عقل سودجو برای بدست آوردن سود انسان را به پذیرفتن محدودیتها و تحمل کردن بار سنگین مقررات اجتماعی وادار می کند که مانع از آزادی عواطف و سرگرم شدن به لذت خاص است و از همین روی است که صوفی خودش را از ملتزم شدن به هرگونه تعهدات عقلانی که برای سودطلبی باشد آزاد می گرداند چه سود اینجهانی باشد یا آنجهانی اما معنی این آزادی که شامل همه محدودیتهای دینی و اجتماعی می شود آن نیست که صوفی از اعتقاد به اصول دین و الزام به احکام شرع سرپیچی کند بلکه معاملات دینی را برای گرفتن ثواب و گریز از عقاب یا بدست آوردن هرگونه آبروی اجتماعی نوعی سوداگری عقلانی می داند که مانع از اطلاق و خلوص و کمال لذت محبت است علوم انسانی

به همین سبب صوفی زندگی را شعار خود گردانیده و مخصوصاً حافظ که در اشعار و غزلیات شیرین خودش از این عنوان بیشتر یاد می کند و معنی زندگی همین پشت پا زدن به مقرراتی است که برای سودجوییها و حیثیت طلبیها بوجود آمده و سرمایه های علمی و عملی اجتماعی است که احترامات و تفشوقات مابین مردمی از آن بدست می آید، و چون تقیّد به قوانین برای کسب اعتبار اجتماعی یا مزد اخروی است و همه این امور سودهای عقلانی می باشد و سوداگری عقلانی از خلوص و لذت محبت می کاهد به همین سبب صوفی منکر دین داری

سوداگرانه است نه منکر ایمان عاطفی؛ پس صوفی دین دار حقیقی است که تظاهر به دین را از جهت این که یکی از سرمایه های اجتماعی است دشمن می دارد و چون تقید ظاهری بدین را شعار خود قرار نمی دهد آبروی دینی ندارد همچنان که احترام دنیوی ندارد

### ترك هدفهای عقلانی و دیوانگی مطلق

دیوانگی مطلق گسیختن قیوداتی است که عبارت از مقررات عرفی و غیر عرفی می باشد و رعایت آن مقررات فرد را به اجتماع پیوند می دهد و عزت و احترام فراهم می نماید و این مقررات راه و صول به علل و اسبابی است که عقل آنها را فراهم می کند تا بوسیله آنها به کسب حیثیتهای گوناگون و احترامات میان مردمی توفیق حاصل گردد.

علل و اسبابی که حیثیت و احترام مردمی را فراهم می کند عبارت است از: دارائی ها، علوم و فرهنگ متداول میان مردمی، رتبه ها و مشاغل شاخص اجتماعی، تظاهر به تقید بر شعائر و سنن دینی و نظایر آنها.

عقل پاسدار و نگهدار این همه است و چون عهده دار شدن تقید به پاسداری این امور از خلوص محبت می گاهد نخستین کاری که صوفی حقیقی انجام می دهد بیرون شدن از بند اسارت عقل و ورود در میدان جنون محبت است به همین ملاحظه سقراط که از پیشقدمان نحوه دیگری از جنون اجتماعی بود می گوید: عاقل آن کسی است که بماند سقراط بدانند بر استی عقلش در ارزش هیچ است.

مولانا در این زمینه می فرماید:

۵- آپولوجی، سقراط به نقل از افلاطون - ده کار فلسفی بزرگ، از ولف، ص ۱۸.



زین خرد جاهل همی باید شدن دست در دیوانگی باید زدن  
هرچه بینی سودخود را می گریز زهرنوش و آب حیوان را بریز  
هرکه بستاید تو را دشنام ده سود و سرمایه به مفلس وام دم  
ایمنی بگذار و جای خوف باش بگذر از ناموس و رسوا باش خاش  
مولانا عطار در مورد این که دوران‌دیشیها و سودجویی‌های عقلانی و  
برگزینش هرگونه هدفی از هدفهای عقلانی منافی با عاطفه محبت است ،  
می گوید :

عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو سوزنده و سرکش بود  
عاقبت اندیش نبود یکزمان غرق در آتش چون آن برق جهان  
و چون تفکرات عقلانی که عبارت از ملاحظه روابط فیما بین عال و  
معلولات و مقدمات و نتایج است و این تفکرات موجب خوف و اضطراب از  
دست دادن علل و اسباب نامبرده می گردد ورنج و اندوه بیارمی آورد مولانا در  
این زمینه می فرماید :

جمله خلقان نحوه اندیشه‌اند زان سبب خسته دل و غم پیشه‌اند  
من چو مرغ اوجم اندیشه مگس کی بود بر من مگس را دست رس  
بنا بر آنچه یاد شد خروج صوفی از زندگی عرض آمیز ارادی عقلانی  
و ورود در بیابان زندگانی ناهشیاری و غیر ارادی عاطفی خالص مرگ و حیات  
نوی است به همین ملاحظه وقتی از جنید معنی تصوف را پرسیدند پاسخ  
گفت: «هو ان یمیتك الحق عنك و یحییك به»<sup>۶</sup>.

حسن بصری از رابعه پرسید این درجه به چه یافتی رابعه گفت: بدان  
«که همه یافته‌ها گم کردم دروی»<sup>۷</sup>. مولانا در مورد این دیوانگی عاطفی و  
خروج از سنن اجتماعی می گوید :

۶- رساله قشیریه، ص ۱۲۶ ص ۱۲۶، چاپ مصر ۱۳۴۶ ۷- تذکرة الاولیاء، ص ۷۹

زبرکی چون باد کبرانگیز تست      ابلهی شو تا بماند دین درست  
 ابلهی نی کوبه مسخرگی دوتوست      ابلهی نی کز شقاوت مال جوست  
 ابلهی کو واله و حیران هوست      باشد اندر گردن او طوق دوست  
 ابله‌اند آن زنان دست‌بر      از کف ابله وز رخ یوسف نذر

### معارف صوری و آموختنی برای صوفی ننگ آمیز است

در نظر صوفی آموختن علوم و معارف مردم پسند برای پیوند یافتن با مردم و کسب شوون و احترامات اجتماعی است و سرمایه‌های است از سرمایه‌های سوداگری و تبانیهای اجتماعی نه برای درک حقیقت و نه برای درک زیبایی و لذت خالص، بنابراین علوم و ادبیات میان مردمی کالائی است که مانند کالاهای مادی دانه‌وستد می‌شود و بدان وسیله لوازم زندگی بدست می‌آید به همین سبب ارزش این گونه فرهنگ و ادب یا عاوم، مطلق نیست بلکه با پسند و ناپسند مردم شهرها و دوره‌ها وابستگی دارد و مانند کالاها گاهی یا در یک منطقه خاص که مورد پسند یا مد روز باشد بازارش رواج است و در غیر این صورت خریدار ندارد و صوفی چون دشمن عقل و سوداگریهای عقلانی است هرگونه هنر یا علمی که تصنعی و غیر طبیعی باشد و ارزشش متفیر گردد آن را دشمن می‌دارد. مولانا می‌گوید:

علم تقلیدی بود بهر فروخت      چون بیابد مشتری خوش بر فروخت  
 و باز می‌گوید:

عام گفتاری که آن بیجان بود      عاشق روی خریداران بود  
 گرچه باشد وقت بحث این علم زفت      چون خریدارش نباشد مردورفت  
 به همین سبب افتخار صوفی عاری بودن از این گونه علم و ادب مصنوعی و شعارش بی‌سوادی و اُمی بودن است. باباطاهر عریان می‌گوید:

خوشا آنان که هیر ازبیر ندانند      نه حرفی وا نویسند نه بخوانند

چرمجنون رونهند اندر بیابان دراین کوها زون آهو چرانان

### پیروزی کامل بر عقل

پیرانصاری زندگی عاطفی را سه نفس کشیدن تعبیر کرده است:

۱- دودلی میان چشم پوشیدن از هدفهای عقلانی و درآمدن در زندگی عاطفی که حالت سرگشتگی و بیم و امید است.

۲- گام نهادن در وادی محبت.

۳- پیروزی مطلق بر عقل و رهائی یافتن از جنگ عواطف و دوران دیشیهای

های عقلانی و رسیدن به لذت خالص و آسودگی مطلق<sup>۸</sup>. مولانا می گوید:

عقل را قربان کن اندر عشق دوست      عقلمها باری از آن سویست کوست

عقلها آن سو فرستاده عقول      مانده این سو آنکه گولست و فضول

نیست آن سو رنج فکرت بر دماغ      کز دماغ و عقل روید دشت و باغ

سوی دشت از دشت نکته بشنوی      سوی باغ آبی شود نخلت روی

### خروج مطلق از زندگی ارادی

پس از گسستن بندهای اسارت عقل و ورود در وادی سرگشتگی و

دیوانگی محبت خالص، زندگی ارادی به یک زندگانی ناهشیارانه و خودکاری

غیر ارادی مبدل می شود و اراده و اختیار که منطبق کردن زندگی بر عال و

اسباب عقلانی است بکلی از دست می رود زیرا دوستی در ابتدا به چیزی

تعلق می گیرد و آن هدفی است که لذت از آن حاصل می شود و برای بدست-

آوردنش تلاش در جستجوی علل و اسباب بعمل می آید بنابراین دوستی محرکی

است برای رسیدن به چیزی که دوست داشتنی است اما کم دوستی یک ملکه غیر

ارادی می گردد که هیچ متعلقی برایش نیست.

به عبارت دیگر دوستی مانند علم از صفات اضافی است

۸- ترجمه و خلاصه از کتاب منازل السائرین، ص ۷۷ و ۷۹، ناهره ۱۹۵۴.

و همچنان که علم صفتی است که دانا را به دانسته ربط می‌دهد دوستی حالتی است که شخص دوست دارنده را به شیء دوست داشتنی مرتبط می‌سازد اما بتدریج که این صفت به درجه کمال خود رسید خود دوستی دوست داشتنی می‌شود همچنان که مال وسیله‌ای برای بدست آوردن چیزهای لذت بخش است اما کم کم داشتن مال عیناً لذت بخش خواهد گردید و جمع آوری مال يك ملكه غیر ارادی خواهد شد، علم نیز برای رسیدن به چیزهای سودآور و حل مشکلات زندگی است اما پس از سرگرم شدن به دانش آموزی خود علم به طور غیر ارادی هدف اصلی می‌گردد و موارد بسیاری هست که آنچه مطلوب تبعی است کم کم اصالت پیدا کرده و خودش مطاوب اصلی می‌شود، عشق نیز در آغاز محرکی است برای لذت بردن از معشوق اما کم کم خود عشق بطور غیر ارادی لذت بخش گردیده جای معشوق عینی و خارجی را می‌گیرد تا آنجا که درد یوان منسوب به مجنون عامری آمده که او هنگامی از مستی محبت بیهوش افتاده بود ناگهان چشم گشود و سر خود را در دامان معشوق دید با ملاحظه این حال سراز دامان او برداشت و چشم از دیدارش فرو بست و گفت: «لی منك ما یقیننی عنك» و از این جمله قصد می‌کرد که تورا برای رسیدن به مستی محبت می‌خواستم و اکنون که آن را بدست آوردم با تو کاری ندارم.

سهروردی می‌گوید: دوستی خالص که اختصاص بدوستی مسلکان دارد هنگامی حاصل می‌شود که به عوامل دوستی توجهی نباشد اینگونه دوستی حال است و زود گذر است، موهبتی است، کسبی نیست ناهشیاری و بی‌خبری است.<sup>۹</sup>

۹- عوارف المعارف ص ۲۳۹ و ۲۴۰، ضمیمه احیاء العلوم غزالی، قاهره ۱۳۱۲، و رساله

ازبایزید حکایت شده که لب خود را می‌مزید و می‌گفت: هم شرابم هم شرابخوار، و هم ساقی<sup>۱۰</sup>.  
 رابعه گفت بکوشید تادلی بیدار بدست آرید که چون بیدار شد او را به یار حاجت نیست<sup>۱۱</sup>.

### رؤیای عقلانی و رؤیای عاطفی

چنانکه ذکر شد انس و مداومت با هر چیزی يك حالت لذت‌طلبی غیر ارادی و فعالیتهای شبه ناهشیارانهای پدید می‌آورد تا حدی که به حالت خواب و رؤیای طبیعی مانند می‌گردد توجه مستمر و شدید نسبت به سودهای عقلانی و هدفهای ارادی نیز تا حدی شخص را از میدان تفکر بیرون می‌برد که نسبت به آنها تمایل غیر ارادی حاصل می‌شود مانند مال دوستی که پیش از این به مثل آورده شد، سرگرمی به محبت شدید نیز همچنان توجه به محبوب را از میان برمی‌دارد و حالتی غیر ارادی و ناهشیاری پدید می‌آورد که خود محبوب فراموش می‌شود زیرا محبوب آنچنان که گذشت بمانند ساقی است و ساقی برای بدست آمدن لذت ناهشیاری مطلوب است و هنگامی که ناهشیاری پدید گردد بدل حاجتی به ساقی نیست بنابراین دو نوع مستی و رؤیای تخیلی و دو هشیاری در برابر یکدیگر وجود دارند و هر يك از این دو هشیاری دیگر رانیست و نابود می‌کند یکی مستی و ناهشیاری حاصل از غرقه شدن در تفکرات مربوط به علل و اسباب عینی و دیگری مستی غرقه شدن در دریای محبت و هر يك از این دو مستی موجب هشیاری از مستی دیگر می‌گردد به همین ملاحظه مولانا می‌فرماید:

۱۰- تذكرة الاولیاء، ص ۱۸۸.

۱۱- تذكرة الاولیاء، ص ۸۲.

با خودی تو لیک مجنون بی خود است      در طریق عشق بیداری بد است  
هر که بیدارست او در خواب تر      هست بیداریش از خوابش بتر  
هر که در خوابست بیداریش به      مست غفلت عیش هشیاریش به  
جان همه روز از لگد کوب خیال      واز زیان و سود و از خوف زوال  
نی صفا می ماندش نه لطف و فر      نی بسوی آسمان راه سفر

### نتایج و ثمرات خلوص محبت

ثمره اصلی خلوص و شدت محبت رؤیای محاکاتی است و از نگرش محاکاتی و رؤیاهای مربوط به آن فروع و ثمرات دیگری حاصل می شود که از آن جمله است:

- ۱- تجسیم زیبایی ها و امانت محاکاتی.
- ۲- راستی و صفا پیشگی.
- ۳- بصیرت و دقت همگانی در جنبه های مختلف عینی و عاطفی.
- ۴- بصیرت و دقت عملی و تخیلی خالص.
- ۵- بصیرت و دقت علمی و عینی خالص.

اینک برای توضیح این ثمرات ناگزیر آن که نخست محاکات توضیح داده شود.

### محاکات

از مجموع توضیحاتی که در فن الشعر ارسطو و اساس الاقتباس خواجه طوسی و کتب دیگر بعمل آمده چنین بر می آید که محاکات عبارت است از هر گونه تخیل و تجسیم زیبایی یا زشتی بطوری که تغییر حال و شور و هیجانی در بیننده و یا شنونده پدید آورد و عاطفه ای از عواطف او را تحریک نماید و این

تجسمات آنی و خیالی اگر بوسیله دیدن مناظر طبیعی باشد می‌توان آن را محاکات طبیعی نامید و چنانچه با گفتار یا مصنوعات انسانی پدید آید محاکات هنری یا صنایعی خواهد بود. بنابراین محاکات نمایان شدن و یا نمایندن هر گونه اوصاف مهیجی است بدون آن که خود اشیاء مادی که موضوع آن اوصافند در خیال منعکس گردند.

از جمله تعبیراتی که خواجه طوسی در این مورد آورده این است که می‌گوید: محاکات ایراد مثل چیزی بود بشرط آنکه هو هو نباشد مانند حیوان مصور طبیعی را و خیال بحقیقت محاکات نفس است اعیان محسوسات را و لکن محاکات طبیعی<sup>۱۲</sup> بنابراین محاکات نوعی نگرش غیر ارادی و رؤیائی است و رؤیاهای حقیقی به گفته خواجه طوسی نیز قسمی از محاکات میباشند. بنابراین محاکات قرین با هیجان و تغییر حالتی است که بطور غیر ارادی تخیلاتی را در انسان برمی‌انگیزند چه غم انگیز یا شادی آور باشد خواجه میفرماید: مخیل کلامی بود که اقتضاء انفعالی کند در نفس به بسط یا قبض و یا غیر آن بی ارادت و رویت<sup>۱۳</sup>.

### روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی لذات محاکاتی

محاکات هرگاه بر اصل محبت تکیه داشته باشد لذت بخش و شادی انگیز است زیرا محبت از تخیلات مربوط به زیبایی و اوصاف خواستنی برانگیخته می‌شود، بنابراین تخیلات مربوط به آن شادی انگیز و لذت بخش خواهد بود و ثمره اصلی این شادی و لذت، راستی و صفاپیشگی خواهد بود.

### راستی و صفاپیشگی

نخستین ثمره این نگرش محاکاتی که برانگیخته از شور محبت است

۱۲- اساس الاقتباس، ص ۵۷۲ . ۱۳- اساس الاقتباس، ص ۵۸۷ .

حالت بی‌نیازی و غناء مطلق است و چون اوصاف پست: حيله گری، دوروئی و خشونت همگی از توابع سودجوئی و نیازمندی است پس همه این امور از کسی که مست محبت است مرتفع می‌گردد. مولانا می‌فرماید:

هر که را جامه ز عشقی پاک شد      او ز حرص و عیب کلی پاک شد  
شاد باش ای عشق خوش سودای ما      وی طیبِ جمله غلتهای ما  
ای دواى نخوت و ناموسِ ما      ای تو افلاطون و جالینوسِ ما

### بصیرت و دقت عام: عینی و عاطفی

نتیجه و ثمره تمرکز و خلوص عواطف و بی‌نیازی و صفای پیشگی، شدت بصیرت و تحریک نیروی فهم و درک و دقت است زیرا تمرکز حواس بريك نقطه عاطفی بینش دقیق علمی و عملی و فعالیت‌های ذوقی را بوجود می‌آورد. مولانا می‌گوید:

پنج حس با یکدیگر پیوسته‌اند      زانکه این هر پنج ز اصلی رسته‌اند  
قوت يك قوتِ باقی بود      مابقی را هر یکی ساقی بود  
دیدن دیده فزاید عشق را      عشق اندر دل فزاید صدق را  
صدق بیداری هر حس می‌شود      احسها را ذوق مونس می‌شود  
چون که يك حس در روش بگشاد بند      مابقی حسها همه مبدل شوند  
چون که يك حس غیر محسوسات دید      گشت غیبی بر همه حسها پدید  
از بصیرت و دقت عمومی دو فرع منشعب می‌شود یکی بصیرت علمی و تخیلی خالص و دیگری بصیرت و دقت علمی و عینی.

### بصیرت و دقت تخیلی هنری یا عاطفی

در اینجا تفاوت مابین ادبیات و هنرهای ذوقی با آنچه آموختنی و درسی است بخوبی آشکار می‌گردد زیرا خاصیت دیگر رؤیای محاکاتی که برانگیخته از عاطفه



محبت است سرزدن گفتار و رفتار اعجاب انگیز محاکاتی و هنری است اما چنین نیست که این فعالیت‌های ذوقی ارادی و یا آموختنی و تمرینی باشد بلکه مانند حرکات و گفتار و رفتاری است که بطور ناهشیاری و بدون اراده از مردم سر می‌زند و این خلاقیت ذوقی و هنری نتیجه هیجاناتی است که از شور محبت برانگیخته می‌شود.

چنین خلاقیت تخیلی و محاکاتی ادبی، علمی، هنری گرچه مشترک میان همه اهل ذوق و مردم هنرمندان است اما تفاوتی که برای صوفی بادیگران هست این است که هنرنمایی در افراد دیگر تا حدودی ارادی و تمرینی و آموختنی است و گاهگاهی برای تحریک عواطف بکار می‌رود و هدف از آن سودجویی‌های عقلانی است برخلاف صوفی حقیقی که هیچ ثمره‌ای از آن جز لذت و شگفت‌انگیزی ندارد خواه نصیرطوسی می‌گوید: هنرهای تخیلی و شعر و ادب را خردمندان در مورد اصلاحات اجتماعی بکار می‌برند اما منفعت مخصوص فنون محاکاتی لذت و شگفت‌انگیزی است<sup>۱۴</sup> و از آنجا که بکار بردن هنر محاکاتی در موارد نفع طلبی و عقلانی از لذت‌انگیزی و نگرش محاکاتی می‌کاهد. مولانا می‌فرماید: *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد  
و چون که هنر خائن آموختن و اکتسابی نیست بلکه برانگیخته از شور

محبت است شبستری می‌گوید:

چه از تعدیل شد ارکان موافق ز حسنش نفس دانا گشت عاشق  
در ایشان می‌پدید آمد فصاحت علوم و نطق و اخلاق و صباحت

تفاوت دیگر تخیلات خلاقه ادبی و ذوقی صوفی بادیگران این است که شعرا و ادبا و هنرمندان هرگونه هنری را متناسب با حوایج روز می‌آورند

و تاهنگامی که زمینه متناسب باشد بر همان روش ثابت می مانند اما صوفی حقیقی که خود ساخته است از زمینه های اجتماعی بی خبر است به همین سبب خلاقیت ذوقی و هنری او لحظه به لحظه تغییر و تنوع می یابد .  
مولانا می گوید :

عکس هر نقشی نتابد تا ابد      جز ز دل هم با عدد هم بی عدد  
تا ابد نونو صُور کاید بر او      می نماید بی حجابی اندر او  
اهل صیقل رسته اند از بو و رنگ      هر دمی بینند خوبی بی درنگ  
نقش و قشر علم را بگذاشتند      رایت عین الیقین افراشتید  
رفت فکر و روشنائی یافتند      بر برو بحر آشنایی یافتند

### بصیرت علمی و علمی مهاکاتی

بصیرت و باریک بینی علمی و عینی ثمره دیگری از نتایج خلوص محبت شمرده شد و نتیجه این باریک بینی و بصیرت رؤیائی این است که بسیاری از قضایای علمی بدون آموختن از دیگری بر ضمیر انسان مکشوف می شود .  
شیخ متصوفه محیی الدین عربی در مورد تخیلات حاصل از بصیرت علمی و علمی که بدون درس و بحث و تعلیم برای انسان فراهم می آید می گوید  
فالوهم هو السلطان الاعظم فی هذه الصورة الكاملة الانسانية و به جائت الشرايع المنزلة تابه آخر<sup>۱۵</sup> .

مولانا صدرالدین شیرازی می فرماید :

«فكثيرا ما يقع للذهن التفات الى تصور محمول بسبب الاحساس بجزئياته عند استحضار تصور موضوعه وعند ذلك يترتب عليه لامحالة الجزم بثبوت ذلك المحمول لذلك الموضوع من غير استفادة ذلك عن معلم او

۱۵- شرح فصوص قیصری، چاپ سنگی، تهران، ص ۶۰.

روایه اوسماع من شیخ اوشهادة عدل او تواتر فظاهر ان الانسان یمكنه ان یتعلم من نفسه»<sup>۱۶</sup>.

کاشفی علوم حاصل از بصیرت عاطفی را ضمن تفسیر آیه «ما کذب اتقواد مارای» چنین بیان نموده: «در معالِم آورده: جمعی بر آنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل وی نهاد تا بدیده دل مشاهده نمود:

در آن دیدن که حیرت حاصلش بود دلش در چشم و چشمش در دلش بود»<sup>۱۷</sup>

مولانا جلال الدین در مورد بصیرت عاطفی چنین اظهار نظر نموده که این

بصیرت علاوه بر آن که آموزنده دارندگان آن است راهنمایی تعلیماتی مردم دیگر نیز هست و خرد که رهبر کوران است از موهبت صاحبان بصیرت عاطفی پدید می آید.

آن سواری کو سپهرا شد ظفر	اهل دل را کیست سلطانِ بصر
باعصا کوران اگر ره دیده اند	در پناه خلق روشن دیده اند
گر نه بینایان بدندی و شهان	جمله کوران خود بمردندی عیان
نی ز کوران کِشت آید نی درود	نی عمارت نی تجارتها و سود
گر نکردی رحمت و افضالشان	در شکستی چون کی استدلالشان
این عصا چبود قیاسات و دلیل	آن عصا که دادشان بینا جلیل
او عصاتان داد تا پیش آمدید	آن عصا از خشم هم بروی زدید
چون عصا شد آلت جنگ و نفیر	آن عصا را خرد بشکن ای ضریر

### علم صوری بی مغز و بی حاصل است

مولانا در مورد بیان بی مایکی علوم درسی و آن که علم حقیقی از بصیرت

عینی عاطفی پدید می آید، گوید:

۱۶- اسفار، چاپ سنگی قدیم، تهران، ص ۲۱۶.

۱۷- تفسیر کاشفی، ص ۲۳۵.

دانش انوار است در جان رجال      نی ز راه دفتر و نی قیل و قال  
 از صفت وز نام چه زاید خیال      وان خیالش هست دلال وصال  
 دیده دلال بی مدلول هیچ      تا نباشد جاده نبود غول هیچ  
 هیچ نامی بی حقیقت دیده‌ای؟      یا ز گاف و لام گل برچیده‌ای؟  
 اسم خواندی رو مسمی را بجو      مه ببالا آن نه اندر آب جو  
 گر ز نام و حرف خواهی بگری      پاک کن خود را ز خود هان یکسری  
 خویش را صافی کن از اوصاف خویش      تا بینی ذات پاک صاف خویش  
 بینی اندر دل علوم انبیا      بی کتاب و بی معید و اوستا  
 مولانا جای دیگر می گوید:

کاش چون طفل از حیل جاهل بدی      تا چو طفلان چنگ در مادر زدی  
 یا به علم نقل کعب بودی ملی      علم وحی دل ربودی از ولی  
 چون تیمم با وجود آب دان      علم نقلی با دم قطب زمان

### زبان رویانی صوفی

زبان یا حرکات انسان حاکی از مفاهیم است و مفاهیم بر دو گونه اند:  
 مفاهیم عینی و مفاهیم عاطفی یا محاکاتی. مفاهیم عینی که از ملاحظه اشیاء  
 خارجی گرفته می شود تا حدودی مشترك مابین مردم و یکسان است و لغت که  
 منطبق بر مفاهیم مشترك میان همه است تا حدودی برای مردم يك زبان  
 قابل فهم است زیرا مفاهیم متداول را مردم از یکدیگر کسب می کنند و زبان  
 را که برابر با مفاهیم است از یکدیگر می آموزند اما مفاهیم تخیلی خالص که  
 ارتباط با زبان محاکاتی دارد بکلی با مفاهیم مشترك میان مردمی مفایرت  
 دارد زیرا مفاهیم این زبان از جهش های دائم التفریر درونی پدید می آید  
 و مفاهیم کلی ثابتی وجود ندارد که مشترك میان افراد مردم باشد به همین  
 سبب مفاهیم ذوقی صوفی جنبه عقلانی را تا حدی از دست داده است زیرا

صوفی حقیقی از فعل و انفعالات عینی و میان مردمی بکلی چشم پوشیده و با آنها آشنائی ندارد بنا بر این مفاهیم او با مفاهیم دیگران مغایرت کلی دارد و گفتار او مانند رفتارش از او بطور غیر ارادی صادر می شود بنابراین الفاظ او در مفاهیم مشترك با مردم بکار نرفته تا قابل فهم و درك باشد. زیرا کسی که از شور محبت در هیجان افتاده مست رؤیاهای تخیلاتی خویشتن است و از ادا کردن کلمات نمی خواهد مطلبی را به کسی بفهماند یا تغییر حانته در دیگران بوجود آورد تا ملتزم به این باشد که زبانش را با مقاصد خودش منطبق سازد بلکه مانند کسی است که در خواب سخن می گوید یا حرکاتی از خود آشکار می کند مثلاً کسی که در خواب کلمه گل را بزبان می آورد گل شگفته بر شاخه گیاه خارجی را قصد نمی کند بلکه عاطفه زیبا دوستی و لذت جوئی او در هر وقتی شور و حالت معینی پدید آورده و تخیلاتی را در او موجود می گرداند و بالنتیجه بدون توجه و شعور کلمه ای بر زبانش جاری می شود که متناسب با زیبایی و لذت باشد.

به همین سبب تخیلات و هیجانات یا گفتار و رفتار رؤیائی به معانی احتمالی دیگری تاویل و تعبیر می شود که با عواطف و حالات شخص رؤیائی متناسب باشد الفاظ و رفتار و کردار صوفی نیز که بطور ناهشیاری و جبری از او صادر می شود جنبه رؤیائی دارد و دلالتی که بر احوال او دارد از باب دلالت طبیعی است نه دلالت وصفی و لغوی و علاوه بر آن که الفاظ و حرکات صوفی حقیقی برای دیگران قابل درك و فهم نیست گاهی برای خودشان هم غیر قابل درك است و بمانند کسانی که در خواب طبیعی چیزهایی می شنوند و می بینند برای تاویل رؤیاهای خودشان به دیگران رجوع می کنند روایه های صوفی نیز گاهی ممکن است برای خودش یا برای دیگران قابل فهم و درك نباشد زیرا آن روایه ها رمز و کنایاتی است که گاهی صاحب روایه هم از درکش ناتوان است.

پیرانصاری می فرماید: سومین درجه دوستی جهشی است که زبان را

از بیان وا می‌دارد و کار را به رمزهای باریک میکشاند، توجه به نشان‌ها و صفها پایان یافته است، محور کار دوستی‌پیشگان همین نوع از دوستی است و آنچه مادون این درجه باشد و زبان آن را نشان دهد خواهشهای غریزه‌ها است که عقل بدانها رهبری می‌کند<sup>۱۸</sup>.

مولانا در مورد رؤیای عاطفی می‌گوید:

حالت من خواب را مانند گهی خواب پندارد مر آن را گم‌رهی  
چشم من خفته دم بیدار دان شکل بیکار مرا پُر کار دان  
چشم تو بیدار و دل خفته بخواب چشم من خفته دلم در فتح باب  
سر دلم را پنج حس دیگر است حس دل را هر دو عالم منظر است  
وباز مولانا در مورد بیان این که سخن گفتن رویائی عاطفی غیر ارادی  
و برانگیخته از احوال درونی صاحب رویا است و برای هیچکس قابل فهم و  
درک نیست می‌گوید:

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من  
سَر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
آتش است این بانگ‌نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

رتال جامع علوم انسانی  
غربت صوفی

نداشتن مفاهیم مشترك و الفاظ مشترك و عواطف مشترك صوفی  
حقیقی را از مردم جدا می‌کند و سبب می‌شود که همیشه در حال غربت و دور  
از مردم زندگی کند و همیشه تنها زیست نماید اگر چه در میان مردم باشد  
زیرا نبودن سنجیت در مفاهیم و عواطف و نداشتن مونس و هم‌زبان سبب یگانه  
بودن و جدائی از خلق می‌شود، حسین بن منصور گفت: صوفی یکه و تنهاست

۱۸- ترجمه از منازل السائرین ص ۹۴.

نه کسی او را می‌پذیرد و نه آن که او کسی را بخود راه می‌دهد<sup>۱۹</sup> اما در عین آن که سخنان رؤیائی و هذیان‌های صوفی حقیقی برای هیچکس قابل فهم و درک نیست تخیلات خلاقه‌اش ذوق زیبادوستی و خلاقیت هنری مردم جهان را تحریک و تقویت می‌کند.

گر نبودی ناله‌نی را ثمر نی جهان را پر نکردی از شکر  
 باده از ما مست شد نی ما ازو قانِب از ما هست شد نی ما ازاو  
 هر که او از هم‌زبانی شد جدا بینوا شد گرچه دارد صد نوا

### خلاصه سخن

#### در باب علم و ادب صوری و تفاوت آن با امور ذوقی

از مجموع مطالبی که ارسطو در فن الشعر و خواجه طوسی در اساس الاقتباس بیان کرده‌اند و از دقایقی که متصوفه در کتب خود آورده‌اند چنین برمی‌آید که هرگونه رفتار هنری یا گفتار ذوقی و ادبی از انسان صادر شود یا هنر تزینی لفظی و معنوی از او پدید آید از چند گونه بیرون نیست، زیرا اولاً، هرگفتار یا کردار اشاری یا جنبه اخباری دارد و یا انشائی، خواجه نصیر در مورد سخن اخباری می‌گوید: «انفعال تصدیقی از جهت قبول قول است بحسب اعتبار مطابقت آن با خارج» سپس خواجه سخن انشائی را دنبال می‌آورد که: «و انفعال تخیل از جهت انتذاذ و تعجب از نفس قول بی ملاحظت امری دیگر»<sup>۲۰</sup>

پس از آن که دانسته شد کردار و گفتار یا انشائی و یا اخباری است اکنون باید گفت انشائی نیز بر دو گونه است قسمی از آن از روی قصد و

۱۹ رساله قشیریه ص ۱۲۷.

۲۰ - اساس الاقتباس ص ۵۸۸.

عمد و برای تحریک عاطفه‌ای از عواطف مردم است برای بدست آوردن هدفهای عقلانی و سودجویی و قسم دیگر از آن بدون قصد و عمد و صرفاً ناشی از شور و هیجان عاطفه‌ای مخصوص از عواطف گوینده است بدون آن که شنونده‌ای را در نظر داشته باشد.

خواجه نصیر در مورد بیان قسم اول می‌گوید « و فایده آن حدوث انفعالات نفسانی بود از بسط و قبض، تعجب، حیرت، خجالت و فتور و نشاط و غیر آن که تابع تخیلات باشد تا بحسب آن نفس به تعظیم و تصفیر و تهویل و تسهیل امور حکم کند و در اغراض مدنی مذکور یعنی مشاجرات و مناظرات نافع باشد»  
خواجه دنباله سخن را به بیان قسم دیگر انشائیات کشانیده می‌گوید:  
و منفعت خاص این صبهاعت که هیچ صناعت دیگر را در آن مشارکت نباشد التذاذ و تعجب نفس بود<sup>۲۱</sup>.

اکنون که این سه قسم از صنایع تزئینی که ادبیات و هنرهای لفظی و عملی است از یکدیگر متمایز گردید امور ذوقی خالص از انشائیات درسی و دستوری کاملاً مشخص و متمایز می‌شود زیرا در گفتار و اشارات اخباری یا انشائی که برای آگاهی دادن از وقوع حادثه‌ای یا برای تحریک عاطفه‌ای از عواطف مردم است و گوینده می‌خواهد کردار یا سخنش در دیگران موثر گردد باید آنچه را می‌گوید یا از خود نشان می‌دهد مردم پسند و متناسب با فهم و درک و ذوقیات مردم بیاورد پس باید انشائیات و اخباریات او در قالب ادبیات درسی و قوانین دستوری ریخته شود. و اما قسم سوم که گفتار و کردارش بدون قصد و عمد است او در حالی که در دریای شور و هیجان عاطفی خود غوطه وراست در قالب‌های نوساخته از خود ریخته می‌شود و شور و هیجان



خودش را بدون توجه در صورت ظرافتهای لفظی و عملی می‌نمایاند بدون آن که شنونده و بیننده‌ای را در نظر داشته باشد این قسم تزئینات لفظی و عملی ظاهری و معنوی، از هر شرط و قیدی آزاد است زیرا گفتار و رفتار چنین شخصی ارادی نیست بلکه جبری و رویائی صرف است خواه نصیر به این قسم اشاره می‌کند و می‌گوید: «مخیل کلامی بود که اقتضاء انفعالی کند در نفس به بسط یا قبض و یا غیر آن بی ارادت و رویت»<sup>۲۲</sup>.

ارسطو نیز شعر حقیقی را چنین بیان نموده که جنبه محاکاتی در آن قوی بوده، تخیل انگیز و لذت آمیز باشد بدون آن که وزن و بحر شرطش باشد اگرچه مردم عامی به چیزی شعر می‌گویند که دارای وزن و بحر باشد اما چنین نیست بلکه جملات و عباراتی که جنبه اخباری و عقلانی دارد باید آنها را منظوم نامید نه شعر مانند بارمنیدس که سخنان فلسفی خودش را با وزن و بحر سروده سخنی منظوم گفته است و شعر نیست زیرا جنبه تخیلی و محاکات شعری در آن وجود ندارد.

شهریور ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

سال خلع علوم انسانی